


A Comparative Analysis of the Doctrine on the Divinity of Jesus in the Holy Quran and the Views of Those Deemed Heretical in Early Christianity

✉ **Jafar Rezaei Majidpour**  PhD in Religions and Mysticism, Imam Khomeini Education and Research Institute
rezaei.majidpour@gmail.com

Javad Baghbani Arani / Assistant Professor, Department of Religions, Imam Khomeini Education and Research Institute
baghbani@iki.ac.ir

Hossein Naqavi / Associate Professor, Department of Religions, Imam Khomeini Education and Research Institute
naqavi@iki.ac.ir

Received: 2025/02/02 - **Accepted:** 2025/05/18

Abstract

The Holy Quran considers the belief in the divinity of Jesus as a deviation in Christianity and refutes it with various arguments. Although official Christianity presents the divinity of Jesus within the framework of the doctrine of the Trinity as its theological basis, the history of Christian theology shows that in early Christianity, there were individuals and groups who opposed the divinity of Jesus. These groups are considered heretical by official Christianity. This paper, using an analytical-descriptive method, comparatively examines the perspective of the Holy Quran on the rejection of Jesus's divinity and the positions of the groups deemed heretical in early Christianity. By focusing on sects such as the Arians, Ebionites, Elcesaites, and Monarchians, it becomes clear that these groups also regarded Jesus merely as a chosen human and a divine prophet, not as God. The result is that the views of these groups show significant alignment with the Quranic teachings on authentic Christianity, and their condemnation as heretics appears unjust; rather, their views seem closer to authentic Christianity.


Keywords: Quran, Christianity, Divinity, Trinity, Heretics Early Christianity.

تحلیل تطبیقی آموزه الوهیت عیسی علیه السلام در قرآن کریم و دیدگاه‌های بدعت‌انگاشته‌شدگان صدر مسیحیت

rezaei.majidpour@gmail.com

baghbani@iki.ac.ir

naqavi@iki.ac.ir

جعفر رضائی مجیدپور  / دکتری ادیان و عرفان مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی *

جواد باغبانی آرانی / استادیار گروه ادیان مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی *

حسین نقوی / دانشیار گروه ادیان مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی *

دریافت: ۱۴۰۳/۱۱/۱۴ - پذیرش: ۱۴۰۴/۰۲/۲۸

چکیده

قرآن کریم باور به الوهیت عیسی علیه السلام را انحرافی در دین مسیحیت می‌داند و با دلایل مختلف، آن را رد می‌کند. هرچند مسیحیت رسمی الوهیت عیسی علیه السلام را در قالب آموزه تثلیث به‌عنوان مبنای الهیاتی خود معرفی می‌کند، اما تاریخ الهیات مسیحی نشان می‌دهد که در صدر مسیحیت، افراد و گروه‌هایی مخالف الوهیت عیسی علیه السلام وجود داشته‌اند. این گروه‌ها در مسیحیت رسمی بدعت‌گذار شناخته می‌شوند. این نوشتار با روش تحلیلی - توصیفی به بررسی تطبیقی دیدگاه قرآن کریم درباره رد الوهیت عیسی علیه السلام و مواضع گروه‌های بدعت‌انگاشته‌شده در اوایل مسیحیت می‌پردازد. از این رو با تمرکز بر فرقه‌هایی مانند آریوسی‌ها، ایونی‌ها، الکسای‌ها و مونارشیست‌ها روشن می‌شود که این گروه‌ها نیز حضرت عیسی علیه السلام را صرفاً انسانی برگزیده و پیامبری الهی می‌دانستند، نه خدا. حاصل اینکه دیدگاه این گروه‌ها با آموزه‌های قرآن در باب مسیحیت اصیل همخوانی قابل توجهی دارد و محکومیت آنها به‌عنوان بدعت‌گذار، ناعادلانه بوده است، بلکه دیدگاه‌های آنان به مسیحیت اصیل نزدیک‌تر به نظر می‌رسد.

کلیدواژه‌ها: قرآن، مسیحیت، الوهیت، تثلیث، بدعت‌انگاشته‌شدگان صدر مسیحیت.

قرآن کریم مسیحیت اصیل را دینی توحیدی معرفی می‌کند که به‌وسیلهٔ یکی از پیامبران بزرگ الهی به نام عیسی بن‌مریم^ﷺ برای هدایت مردم زمان خود نازل شده است. با این حال آنچه امروزه به‌عنوان مسیحیت رسمی شناخته می‌شود، بر پایهٔ اعتقاد به آموزهٔ تثلیث و الوهیت حضرت عیسی^ﷺ شکل گرفته است.

مسیحیت اولیه شاهد طیف وسیعی از برداشتها دربارهٔ طبیعت عیسی^ﷺ بود؛ درحالی‌که آموزهٔ تثلیث و الوهیت مسیح به‌تدریج به‌عنوان دیدگاه غالب تثبیت شد، گروه‌های متعددی مانند آریوسی‌ها، ابیونی‌ها، الکسائی‌ها و شاخه‌های مختلف مونارشیسم دیدگاه متفاوتی داشتند و عیسی^ﷺ را تنها یک انسان و پیامبری الهی می‌شناختند. دیدگاه این گروه‌ها، که بعدها به‌عنوان بدعت‌گذار محکوم شدند، دربارهٔ ماهیت مسیح، با برداشت قرآن از مسیحیت اصیل همخوانی دارد. این مقاله با استفاده از روش تحلیل محتوا و تطبیقی، به بررسی این همخوانی می‌پردازد.

با جست‌وجوی صورت‌گرفته، اثری که به بررسی دیدگاه‌های بدعت‌انگاشته‌شدگان صدر مسیحیت پرداخته باشد، یافت نشد؛ از این رو پرداختن به این موضوع، به دلیل تأثیر آن بر درک ما از مسیحیت اولیه و جایگاه آن در گفت‌وگوی ادیان، ضروری به نظر می‌رسد.

بنابراین هدف این نوشتار نشان دادن مطابقت آموزه‌های برخی از بدعت‌انگاشته‌شدگان صدر مسیحیت با قرآن است. همچنین تأکید بر این نکته ضروری است که اگر کسی قصد دارد مسیحیت اصیل را از میان منابع خود مسیحیان بشناسد، باید به تعالیم این افراد و گروه‌ها مراجعه کند. البته این بدان معنا نیست که همهٔ دیدگاه‌های این افراد و گروه‌ها صددرصد صحیح است، بلکه دیدگاه آنان به مسیحیت اصیل نزدیک‌تر است.

این نوشتار ابتدا دیدگاه قرآن کریم در رد الوهیت حضرت عیسی^ﷺ را تبیین می‌کند؛ سپس به بیان دیدگاه آن دسته از مسیحیانی که در صدر مسیحیت با الوهیت عیسی مسیح^ﷺ مخالف بوده‌اند، ولی بدعت‌گذار قلمداد شده‌اند، می‌پردازد. در پایان با مقایسهٔ دیدگاه این دسته از مسیحیان با دیدگاه قرآن کریم، مطابقت دیدگاه بدعت‌انگاشته‌شدگان صدر مسیحیت با دیدگاه قرآن بررسی می‌شود.

۱. دیدگاه قرآن در رد الوهیت حضرت عیسی^ﷺ

یکی از اعتقادات باطلی که قرآن کریم برای مسیحیت پس از حضرت عیسی^ﷺ ذکر کرده و به شدت مسیحیان را از این‌گونه باورهای شرک‌آلود برحذر داشته، اعتقاد به تثلیث و الوهیت حضرت عیسی^ﷺ است. البته قرآن کریم از اضلاع تثلیث، یعنی پدر، پسر و روح‌القدس سخنی به میان نیاورده، اما در آیات متعددی فرزند داشتن خدا، الوهیت عیسی مسیح^ﷺ و نیز این‌همانی مسیح با خدا را رد کرده است (مریم: ۸۸؛ مائده: ۷۲)؛ همچنین در دو جا به مفهوم تثلیث تصریح کرده و قائلان به آن را کافر دانسته و به آنان وعدهٔ عذاب داده است (مائده: ۷۳؛ نساء: ۱۷۱).

با دسته‌بندی آیات مرتبط با عقیدهٔ مسیحیان به الوهیت عیسی^ﷺ، می‌توان دیدگاه قرآن را در این زمینه تحت سه عنوان بیان کرد.

۱-۱. غلو بودن اعتقاد به تثلیث

قرآن اعتقاد به تثلیث را باوری غلوآمیز می‌داند که به‌موجب آن، مسیحیان از صراط مستقیم الهی و مسیر اعتدال در دین منحرف شده و از حقیقت دور افتاده‌اند. از این‌رو در آیه زیر، مسیحیان را با عنوان اهل کتاب نکوهش کرده است که چرا با داشتن کتاب آسمانی، درباره خدا گفتار باطل می‌گویند؛ سپس مسیح را در جایگاه واقعی خودش به‌عنوان پسر مریم، رسول خدا، کلمه خدا و روحی از جانب خدا معرفی می‌کند:

يٰۤاَهْلَ الْكِتٰبِ لَا تَغْلُوْا فِیْ دِیْنِكُمْ وَلَا تَقْوَلُوْا عَلٰی اللّٰهِ الْاِلٰهَ الْحَقِّ اِنَّمَا الْمَسِيْحُ عِیْسٰی ابْنُ مَرْیَمَ رَسُوْلُ اللّٰهِ وَكَلِمَتُهٗ اَلْقِيْلَةُ اِلٰی مَرْیَمَ وَرُوْحٌ مِّنْهُ فَاَمْنُوْا بِاللّٰهِ وَرَسُوْلِهٖ وَلَا تَقْوَلُوْا ثَلٰثَةٌ اَنْتَهُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ اِنَّمَا اللّٰهُ اِلٰهُ وَّاحِدٌ سُبْحٰنَهُ اَنْ یَّكُوْنَ لَهُ وَلَدٌ لَّهٗ مَا فِی السَّمٰوٰتِ وَمَا فِی الْاَرْضِ وَكَفٰی بِاللّٰهِ وَكِيْلًا (نساء: ۱۷۱).

این آیه، با اینکه خطاب به اهل کتاب است، با توجه به قرینه «مسیح»، نصارا را مدنظر دارد و آنان را از غلو در دین و گفتار ناحق درباره خدا نهی کرده و به معرفی واقعی مسیح پرداخته است و او را کلمه‌ای دانسته که به مریم علیها السلام القا شده است: «وَكَلِمَتُهُ اَلْقَاهَا اِلٰی مَرْیَمَ». آیه با تأکید بر اینکه «لَا تَغْلُوْا فِیْ دِیْنِكُمْ» (در دین خود افراط نکنید)، به خطرات اعتقادات افراطی اشاره می‌کند و آن، افراط در زمینه الهیت عیسی علیه السلام و تثلیث است که در مسیحیت رایج شده است. قرآن در ادامه می‌فرماید: «فَاَمْنُوْا بِاللّٰهِ وَرَسُوْلِهٖ وَلَا تَقْوَلُوْا ثَلٰثَةٌ اَنْتَهُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ، اِنَّمَا اللّٰهُ اِلٰهُ وَّاحِدٌ»؛ یعنی وقتی که عیسی کلمه‌الله و روح خداست، بر شما لازم است که او را به همین عنوان بشناسید و ایمانتان به او مصداق ایمان به رسول خدا باشد و هرگز از سه‌خدایی سخنی به میان نیاورید، که خیر شما نیز در همین است. مقصود از «ثلاثه» در این آیه، اشاره به سه اقنوم تثلیث، یعنی پدر، پسر و روح القدس است. عبارت «انما الله إله واحد» (خداوند تنها یک خداست)، به‌وضوح بر توحید تأکید دارد و مفهوم تثلیث را رد می‌کند. این تأکید بر یکتایی خدا، در تضاد با اعتقاد مسیحی به الهیت عیسی علیه السلام و روح القدس قرار دارد.

۱-۲. کفرآمیز بودن تثلیث

قرآن اعتقاد به الهیت مسیح را مساوی با کفر دانسته و قائلان به آن را کافر نامیده است: «لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا اِنَّ اللّٰهَ هُوَ الْمَسِيْحُ ابْنُ مَرْیَمَ وَقَالَ الْمَسِيْحُ يَا بَنِي اِسْرٰئِیْلَ اعْبُدُوْا اللّٰهَ رَبِّیْ وَرَبَّكُمْ اِنَّهٗ مَنْ یُّشْرِكْ بِاللّٰهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللّٰهُ عَلَیْهِ الْجَنَّةَ وَمَا وُكِّئَتْ النَّارُ وَمَا لِلظّٰلِمِیْنَ مِنْ اَنْصَارٍ» (مائده: ۷۲). این آیه قول به این‌همانی مسیح با خدا - یعنی الهیت مسیح - را کفر شمرده است. همچنین توصیف مسیح علیه السلام به پسر مریم علیها السلام بیانگر این است که آنها الهیت را به شخصی نسبت داده‌اند که خودش از انسان متولد شده است. در ادامه، آیه به کلام خود مسیح که خطاب به بنی‌اسرائیل بیان کرده است، اشاره می‌کند که فرمود: «یا بنی اسرائیل اعبدوا الله ربی و ربکم...». خداوند در این آیه به سخن خود مسیح درباره بطلان عقیده آنها استدلال می‌کند؛ چراکه این سخن مسیح که می‌گوید: «الله را، که هم پروردگار من و هم پروردگار شماست، بپرستید»، دلالت می‌کند بر اینکه خود مسیح مربوط است و موجود دیگری رب اوست و بین او و دیگران در این زمینه فرقی نیست. این سخن که فرمود: «اِنَّهٗ مَنْ یُّشْرِكْ بِاللّٰهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللّٰهُ عَلَیْهِ الْجَنَّةَ» دلالت می‌کند بر اینکه قائل شدن الهیت برای غیر خدا شرک است و قائل به آن کافر شده و بهشت بر کفار حرام است (طباطبائی، ۱۳۹۰ق، ج ۶ ص ۶۹).

قرآن کریم هشدار می‌دهد که قائلان به تثلیث، در صورت دست نکشیدن از این گفتار کفرآمیز، گرفتار عذاب دردناک خواهند شد؛ از این رو آنان را به توبه و استغفار از این گناه بزرگ امر می‌کند: «لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ وَمَا مِنْ إِلَهِ إِلَّا إِلَهُ وَاحِدٌ وَإِن لَّمْ يَنْتَهُوا عَمَّا يَقُولُونَ لَيَمَسَّنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ، أَفَلَا يَتُوبُونَ إِلَى اللَّهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لَهُ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (مائده: ۷۴).

۳-۱. نفی مبانی الوهیت عیسی مسیح^ع

مبنای مسیحیان قائل به الوهیت عیسی مسیح^ع، شامل مواردی مانند آفرینش غیرعادی حضرت عیسی^ع، برخاستن او از میان مردگان پس از تصلیب، و کارهای خارق‌العاده آن حضرت مانند زنده کردن مردگان است. قرآن این مبانی و زمینه‌های پیدایش عقیده الوهیت مسیح^ع را از اساس باطل می‌داند و این موارد را دلیلی برای خدا دانستن عیسی^ع نمی‌داند. بیان قرآن را در این زمینه می‌توان در موارد زیر دسته‌بندی کرد.

۱-۳-۱. مخلوق بودن عیسی مسیح^ع

قرآن کریم بر مخلوق بودن مسیح^ع تصریح می‌کند و آفرینش او را همانند خلقت آدم^ع می‌داند: «إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» (آل عمران: ۵۹). در این آیه دو حجت برای نفی الوهیت عیسی^ع بیان شده است: اول اینکه، عیسی^ع مخلوق خداست و خدا بهتر از هر کسی از کیفیت خلقت او آگاهی دارد. همین خدا خبر داده است که عیسی^ع مخلوق من است؛ هرچند مانند سایر انسان‌ها از پدر متولد نشده باشد. بنابراین کسی که مخلوق دیگری باشد، عبد است، نه رب؛ دوم اینکه، خلقت او تفاوتی با خلقت حضرت آدم^ع ندارد که باعث شود شما او را معبود بدانید؛ چراکه اگر کیفیت خلقت او مقتضای الوهیتش باشد، باید این اقتضا را در خصوص حضرت آدم^ع نیز قائل باشید؛ درحالی که شما مسیحیان حضرت آدم^ع را معبود نمی‌دانید؛ پس باید عیسی^ع را نیز معبود ندانید؛ چون اقتضای مماثلت این دو همین است (طباطبائی، ۱۳۹۰ق، ج ۳، ص ۲۱۲).

۲-۳-۱. ویژگی‌های بشری عیسی^ع

آیات دیگر، ویژگی‌های بشری عیسی^ع، همچون نیازمندی‌ها و ناتوانی‌های او را یادآور می‌شود. این آیات با بیان تعریفی دقیق از معنای الوهیت، شخصیت بشری مسیح^ع را برجسته می‌کنند که هرگز با الوهیت او سازگار نیست. رسول بودن مسیح همانند سایر رسولان، نیاز او و مادرش به خوردن غذا، و فقدان هرگونه مالکیتی بر سود و زیان مردم، مواردی از این قبیل است: «مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَأُمُّهُ صِدِّيقَةٌ كَانَا يَأْكُلَانِ الطَّعَامَ انظُرْ كَيْفَ نَبَّيْنُ لَهُمُ الْآيَاتِ ثُمَّ انظُرْ أَنَّى يُؤْفَكُونَ قُلْ أَتَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَ يَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَاللَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» (مائده: ۷۵ و ۷۶).

این آیه، هم سخن قائلین به تثلیث را که می‌گفتند: «إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ» و هم قائلین به الوهیت مسیح را که می‌گفتند: «إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ» نفی می‌کند؛ به این صورت که با ذکر ویژگی‌های بشری مسیح و مادرش،

مثل نیاز به خوردن، نشان می‌دهد که آن دو نیز همانند سایر انسان‌ها محتاج‌اند و همین احتیاج، نخستین دلیل بر امکان و مخلوق بودن است. در نتیجه، اولاً مسیح ممکن‌الوجود است، نه واجب‌الوجود؛ ثانیاً وی مخلوقی است که از مخلوق دیگری به نام مریم متولد شده است، نه خالق؛ ثالثاً رسولی است که خداوند به‌سوی مردم فرستاده است (طباطبائی، ۱۳۹۰ق، ج ۶، ص ۲۲۳).

تأکید بر غذا خوردن مسیح و مادرش در این آیه، از میان همه ویژگی‌های بشری، به این دلیل است که احتیاج به خوردن غذا بیش از هر ویژگی دیگر بر نیازمندی و جسمانی بودن انسان دلالت دارد؛ چراکه لازمه آن دارا بودن حالاتی مثل گرسنگی و سیری، تشنگی و سیرابی، نیازمندی به هضم و جذب و دفع غذا و برخورداری از دستگاه گوارش و تناسل و... است. قطعاً موجودی که دارای این ویژگی‌های جسمانی باشد، هیچ‌گاه نمی‌تواند خدا باشد (طبری، ۱۴۱۲ق، ج ۶، ص ۴۲۴؛ زمخشری، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۶۶۵؛ طباطبائی، ۱۳۹۰ق، ج ۳، ص ۲۸۹).

۳-۳-۱. ناتوانی مسیح در برابر خداوند

قرآن تذکر می‌دهد که اگر خداوند اراده کند که مسیح ﷺ و مادرش، بلکه همه ساکنان روی زمین را نابود کند، احدی توانایی مقاومت در برابر اراده الهی را ندارد و نمی‌تواند از آن جلوگیری کند: «لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا إِنْ أَرَادَ أَنْ يُهْلِكَ الْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ وَفِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (مانده: ۱۷). این آیه با چنین اوصافی عقیده مسیحیان مبنی بر این‌همانی بودن الله با مسیح ﷺ را نفی می‌کند (طباطبائی، ۱۳۹۰ق، ج ۵، ص ۲۴۷). همچنین قرآن با بیان «فَمَنْ يَمْلِكُ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا إِنْ أَرَادَ أَنْ يُهْلِكَ الْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ» بر قدرت مطلق و بی‌نهایت خداوند تأکید می‌کند. این بیان نشان می‌دهد که هیچ موجودی نمی‌تواند در برابر اراده و قدرت خداوند ایستادگی کند.

۳-۳-۴. آوردن معجزه با اذن خدا

تأکید قرآن بر این است که همه معجزات مسیح ﷺ، مثل خلق پرنده، شفای بیماری لاعلاج و زنده کردن مردگان، با اذن و قدرت الهی صورت گرفته است؛ از این رو عبارت «یاذن الله» یا «یاذنی» پیوسته پس از ذکر هر معجزه‌ای تکرار می‌شود: «وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ إِيْدِي فَتَفْتَحُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِي وَسُورِي الْأَكْمَةَ وَالْأَبْرَصَ بِإِذْنِي وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِي وَإِذْ كَفَفْتُ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَنكَ إِذْ جَاهَتَهُم بِالْبَيْتَاتِ فَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ» (مانده: ۱۱۰).

بنابراین مسیحیانی که با استناد به این امور خارق‌العاده برای مسیح ﷺ الوهیت قائل می‌شوند، باید توجه داشته باشند که این امور نمی‌تواند دلیل بر الوهیت او باشد؛ بلکه صرفاً نشانه روشنی از بندگی و سرسپردگی مسیح به خداوند و دلیل بر صدق رسالت او از جانب خداست. این آیه به‌خوبی معجزات حضرت عیسی ﷺ و قدرت خداوند را در آفرینش و شفا دادن بیماران نشان می‌دهد. همچنین آیه به انکار و کفر برخی از بنی‌اسرائیل در خصوص این معجزات اشاره می‌کند، که به‌نوعی بیانگر چالش‌هایی است که پیامبران در برابر بی‌ایمانی و انکار مردم با آن مواجه بودند. این آیه به‌وضوح بر اهمیت ایمان به خدا و نشانه‌های او تأکید دارد و نشان می‌دهد که هر معجزه‌ای از جانب پیامبران، تنها به اذن و اراده خداوند است.

۵-۳-۱. توحیدی بودن دعوت مسیح

قرآن کریم ضمن گزارش دعوت حضرت عیسی مسیح^ﷺ به توحید، تأکید می‌کند که شخص آن حضرت مخاطبان خود را از هرگونه شریک قائل شدن برای خدا باز داشته است: «وَقَالَ الْمَسِيحُ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ» (مائده: ۷۲). در این آیه، حضرت عیسی مسیح^ﷺ ضمن دعوت بنی‌اسرائیل - به‌عنوان مخاطبان مستقیم آن حضرت - به توحید و یکتاپرستی، آنان را از هرگونه شرک نهی کرده و دربارهٔ پیامدهای ناگوار آن هشدار داده است.

«اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ» (خدا را بپرستید که پروردگار من و پروردگار شماست) نشان‌دهندهٔ دعوت به توحید و پرستش خالصانهٔ خداوند است. این جمله تأکید می‌کند که عیسی^ﷺ خود را مخلوق و بندهٔ خدا می‌داند، نه خدا. «مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ» نیز بیانگر عواقب جدی و خطرناک شرک به خداوند است.

۶-۳-۱. عدم استنکاف مسیح و ملائکه از عبودیت خدا

آیه «لَنْ يَسْتَنْكِفَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ وَلَا الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ» (نساء: ۱۷۲)، احتجاج دیگری بر فرزند نداشتن خدای متعال و در نتیجه، معبود نبودن مسیح^ﷺ است؛ زیرا اگر مسیح پسر خداست و دارای مقام الوهی است، پس عبادت او به درگاه خدای دیگر چه معنایی دارد؟ آیه نشان‌دهندهٔ این است که عیسی^ﷺ خود را بنده و مخلوق خدا می‌داند و هیچ‌گونه ادعایی در زمینهٔ الوهیت یا خدایی ندارد. این بیان به‌شدت با عقاید مسیحیان، که عیسی^ﷺ را فرزند خدا می‌دانند، در تضاد است.

۷-۳-۱. عدم استقلال مسیح در رساندن نفع و ضرر

آیه شریفه «قُلْ أَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَاللَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» (مائده: ۷۶) استدلال دیگر قرآن بر ابطال اعتقاد به تثلیث و الوهیت در مسیحیت است. این آیه که به‌دنبال معرفی مسیح به‌عنوان پسر مریم و فرستادهٔ خدا آمده است، مسیحیانی را که قائل به الوهیت مسیح شده‌اند، به این نکته توجه می‌دهد که آنان کسی را به‌عنوان معبود می‌پرستند که از جانب خودش، نه مالک نفعی برای پرستندگان خویش است و نه قادر به دفع ضرری. بنابراین اعتقاد آنان به چنین شخصی به‌عنوان خدا، امری غیرعقلانه است. در تفسیر *المیزان*، این آیه به‌عنوان یک دعوت به تفکر و تأمل در اعتقادات نادرست مشرکان تفسیر می‌شود. علامه طباطبائی بر این نکته تأکید می‌کند که پرستش موجوداتی که هیچ‌گونه قدرتی ندارند، نه تنها بی‌معناست، بلکه موجب گمراهی انسان‌ها می‌شود. همچنین تأکید بر صفات الهی نشان‌دهندهٔ این است که تنها خداوند شایستهٔ پرستش است و هیچ موجود دیگری نمی‌تواند در برابر او قرار گیرد. این آیه به‌خوبی بر اهمیت توحید و ضرورت پرستش خداوند تأکید می‌کند و به انسان‌ها یادآور می‌شود که تنها اوست که قدرت و علم بی‌نهایت دارد و شایستهٔ عبادت است (طباطبائی، ۱۳۹۰ ق، ج ۶، ص ۷۵).

۲. دیدگاه بدعت‌انگاشته‌شدگان صدر مسیحیت دربارهٔ رد الوهیت مسیح و آموزهٔ تثلیث

در صدر مسیحیت، افراد و گروه‌هایی با الوهیت حضرت عیسی^ﷺ و آموزهٔ تثلیث مخالف بودند و آن را رد می‌کردند.

این افراد در نگاه مسیحیت به اصطلاح راست‌کیش آن زمان و مسیحیت رسمی امروزی، که ادامه همان جریان است، به‌عنوان بدعت‌گذاران صدر مسیحیت شناخته می‌شوند. در ادامه به دیدگاه برخی از این افراد و گروه‌ها در رد الوهیت عیسی مسیح ﷺ می‌پردازیم.

۱-۲. آریوس

آریوس (۲۵۶-۳۳۶م)، اهل لیبی، آموزش الهیات را در انطاکیه فراگرفت؛ سپس به اسکندریه رفت و در آنجا ابتدا «شماس» (خدمتگزار کلیسا) شد و بعدها به مقام کشیشی کلیسای سنت بوکالیس (Baucalis)، مهم‌ترین کلیسای اسکندریه، رسید. آریوس یکی از واعظان عمومی اسکندریه بود. او در حدود سال ۳۱۸م به طرح مباحث الهیاتی در موعظه‌های خود با عنوان «ایمان کلیسا» پرداخت (Rev, 1888, p. 42).

الهیات آریوس متأثر از الهیات ارسطویی بود؛ از این رو خدا نزد او موجودی متعالی بود (Rufus, 1925, p. 88). آریوس بر تبعیت از تعالیم عیسی مسیح ﷺ تأکید داشت. او می‌گفت: «از همان تعالیمی که خود عیسی به مردم تعلیم می‌داد، پیروی کنید» (Ataur-Rahim and Thomson, 1995, p. 82).

۱-۲-۱. دیدگاه آریوس در رد الوهیت حضرت عیسی ﷺ

آریوس برای ترویج عقاید خود، از ابزار فراگیر شعر به‌خوبی استفاده کرد. به همین دلیل عقاید وی به‌سرعت انتشار یافت (میلر، ۱۳۸۹، ص ۲۴۱). وی دیدگاه الهیاتی خود را در قالب شعری مفصل با عنوان «تالیا» (به‌معنای بزم) سروده بود که در شهرهای بندری سرتاسر شرق مدیترانه رواج یافته بود (روبنستاین، ۱۳۹۶، ص ۶۹). آتاناسیوس، منتقد اصلی عقاید آریوس، محتوای بخشی‌هایی از تالیا را این‌گونه نقل می‌کند:

خدای بی‌آغاز پسر را آغازی بخشید که به دیگر مخلوقات عطا کرده بود و او را به مقام فرزندخواندگی خود رساند. بدان که او واحد بود، اما تائی نبود؛ تا آنکه بعد به وجود آمد. بدین ترتیب، تثلیث وجود دارد، اما نه با شأن یکسان و نه با جوهرهایی که در هم آمیخته شده باشند. به اراده‌ی خداست اینکه پسر چه هست و چه نیست. خدا نزد پسر قابل درک نیست. او آن چیزی است که نزد خویش است (یعنی تنها خود خدا به ذات خود علم دارد) و ذات او قابل بیان نیست. پدر پسر را می‌شناسد، اما پسر او را نمی‌شناسد (Quasten, 1960, p. 12).

آریوس اعتقاد مسیحیان آن زمان به تجسد عیسی مسیح ﷺ را رد می‌کرد؛ چراکه در این صورت، قدوسیت خدا از بین می‌رفت، اما مخالفان او معتقد بودند که خداوند برای نجات انسان‌ها مجسم شده است. پذیرش این مطلب برای آریوس و پیروانش دشوار بود؛ بلکه آنان تأکید داشتند که عیسی مسیح ﷺ مخلوق خداست (Ignat, 2012, p. 117). تفکر آریوس در میان مسیحیان آن زمان مورد توجه بسیاری قرار گرفت؛ به‌گونه‌ای که وی را بنیان‌گذار مکتب آریانیسم نام نهاده‌اند. ویژگی اصلی آریانیسم این بود که پسر دارای جایگاه و مقام یکی از خدایان دارای جوهر الوهی نیست؛ پسر، ابدی یا تغییرناپذیر نیست؛ او درک و شناخت دقیقی از ذات پدر ندارد؛ او مخلوقی است که از هیچ به‌وجود آمده است؛ بنابراین خود پدر همواره پدر نبوده است (Wiles, 1996, p. 7).

بنابراین آریوس بر قائم بالذات بودن خدا تأکید می‌کرد و خدا را تنها منشأ تمام موجودات می‌دانست. از نگاه وی، هیچ چیزی در این عالم وجود ندارد که حیات و هستی خود را از خدا نگرفته باشد (مک‌گراث، ۱۳۹۳، ج ۲، ص ۵۴۳). آریوس با نفی خدا بودن عیسی[ؑ] معتقد بود که خدا کامل مطلق است و از این جهت نمی‌تواند الگوی انسان باشد؛ ولی از آنجاکه عیسی[ؑ] یک انسان است و کمالات والای او با اعمال ارادی به‌دست آمده، برای سایر انسان‌ها دست‌یافتنی است. غلبه او بر هوای نفس به ما نشان می‌دهد که چگونه ما نیز می‌توانیم پسران و دختران خداوند شویم؛ اگرچه ممکن است به مراتب کمال او نرسیم (روبنستاین، ۱۳۹۶، ص ۱۹).

منظور آریوس از پسران و دختران خداوند معنای مجازی آن، یعنی مورد لطف و ویژه خدا قرار گرفتن مردان و زنان به‌سبب کارهای خداپسندانه است؛ چراکه چنین تعابیری در عرف آن زمان میان یهودیان و مسیحیان رایج بود (Harnack, 1976, p. 42).

یکی از اهداف آریوس اثبات یگانگی و بساطت خدایی بود که به علت روح محض بودن نمی‌تواند به‌طور مستقیم با عالم مادی ارتباط داشته باشد. در این میان، یک واسطه ضروری بود. این واسطه کسی نبود، جز پسر، که هرچند قبل از شروع زمان وجود داشت، اما درعین حال یک مخلوق بود. از این رو مسیح تنها با شرکت در الوهیت پدر، الهی است. به‌خلاف اریجن، که الوهیت پسر را به وجود در الوهیت پدر می‌دانست، آریوس وی را یک واسطه (موجودی جدا از پدر) می‌دانست (اگریدی، ۱۳۸۴، ص ۱۵۰).

آریوس معتقد بود که خدا غیرمادی است؛ بنابراین هیچ‌گونه کثرت یا ترکیبی ندارد. فرایند آفرینش را با به وجود آوردن آزادانه پسر، به‌عنوان موجودی که واقعا از خودش متمایز است، آغاز می‌کند. او این کار را پیش از همه اعصار انجام می‌دهد. پس پدر قبل از پسر وجود دارد؛ زیرا پسر ابدی نیست. با اراده خدا، پسر یک مخلوق کامل است. او وارث تمام عطایا و جلال‌هایی است که خدا می‌تواند به او بدهد، اما از آنجاکه تمام این امور ناشی از اراده مقتدر خداست، جلال و منزلت پدر به‌هیچ‌وجه با چنین اعطایی کاهش نمی‌یابد (Williams, 2002, p. 98).

بر اساس دیدگاه فلسفی آریوس، پسر فقط به‌لحاظ برخی ویژگی‌های تبعی و ثانوی شبیه خدا بود. این نوع نگاه به عیسی مسیح[ؑ] از ارزش‌های عملی واقعی برخوردار بود؛ زیرا هنگامی که عنوان خدا برای حضرت عیسی[ؑ] کاربرد مجازی و ثانوی داشت، در این صورت شکنجه و آزارهای جسمی، ناراحتی‌های عاطفی و جهل و نادانی‌ای که در فقرات گوناگون عهد جدید درباره وی بیان شده است، بهتر فهم و درک می‌شود (بوش، ۱۳۸۶، ص ۷۲۹؛ مک‌گراث، ۱۳۸۵، ص ۳۶۶). بدین ترتیب، در نگاه آریوس، عیسی مسیح[ؑ] به‌واسطه عمل به دستورهای خدا توانسته است یک انسان الهی شود، نه اینکه خودش ذاتاً دارای مقام الوهیت باشد. با توجه به قرائن دیگر، منظور آریوس از مشارکت عیسی[ؑ] در الوهیت خدا نیز همین است.

به نظر آریوس، لقب پسر برای عیسی، لقبی احترام‌آمیز است. بنابراین هرچند عیسی در کتاب مقدس پسر خوانده می‌شود، ولی این لحن استعاری را باید در پرتو اصلی حاکم در خصوص خدایی معنا کرد که ذاتاً با همه مخلوقات، از جمله با پسر، متفاوت است (مک‌گراث، ۱۳۹۳، ج ۲، ص ۵۴۵).

از نظر آریوسی‌ها، عیسی شخصی بود که چنان فضایل والای اخلاقی داشت که خداوند او را پسر خود خواند. او به دلیل کمالش الگوی رفتار درستکارانه برای ما شد و از آنجا که شایستگی او پاداش جاودانگی دریافت کرده، همین پاداش برای دیگر انسان‌ها نیز فراهم است؛ به شرط آنکه از او پیروی کنند.

بنابراین آنچه از دیدگاه آریوس درباره شخصیت حضرت عیسی ﷺ گزارش شده، بیانگر این است که آریوس به عنوان یک الهی‌دان بزرگ در صدر مسیحیت، حضرت عیسی ﷺ را انسانی می‌شناخت که به دلیل عمل به دستورهای الهی و تسلیم خدا بودن به مقام والایی نزد خدا دست یافته است. وی نه تنها برای عیسی مسیح ﷺ مقام الوهی قائل نیست، بلکه دستیابی به مقام و منزلت عیسی مسیح ﷺ نزد خدا را که از روی اختیار حاصل شده است، برای سایر انسان‌ها نیز ممکن می‌داند و راه آن را عمل به دستورهای الهی می‌داند.

۲-۱-۲. دیدگاه آریوس در رد الوهیت روح القدس

آریوس الوهیت روح القدس را هم رد می‌کند و معتقد است که روح القدس در متون مقدس «خدا» نامیده نشده است. در واقع او به خدا تعلق دارد، اما دارای جوهر الهی نیست. روح القدس اولین صاحب عقلی است که توسط کلمه به هستی فراخوانده شد؛ بنابراین در جایگاه بسیار بالاتری از فرشتگان و ملائکه مقرب قرار دارد؛ با وجود این، از جلال و عظمت حیات الهی فاصله بی‌نهایتی دارد (مک‌گراث، ۱۳۹۳ الف، ص ۱۹۶).

همچنین آریوس معتقد بود که جوهرهای پدر، پسر و روح القدس از هم جدا، بیگانه و بریده از یکدیگر و بدون مشارکت با یکدیگرند. «کلمه» کاملاً غیر از پدر و روح القدس است. پس خود خدا برای همه موجودات غیرقابل بیان است. هیچ کس مانند خدا نیست و هیچ جلالی مانند او نیست (Williams, 2002, p. 101).

بنابراین آریوس روح القدس را از مقرب‌ترین ملائکه الهی می‌داند و هیچ‌گونه الوهیتی برای او قائل نیست. این دیدگاه مطابق با دیدگاهی است که قرآن کریم مسیحیت حقیقی را بر اساس آن توصیف می‌کند.

دیدگاه آریوس در رد الوهیت عیسی و روح القدس، با اینکه مطابق با تعالیم واقعی عیسی مسیح ﷺ بود، با مخالفت طرفداران تثلیث مواجه و به مناقشه‌ای فراگیر در صدر مسیحیت تبدیل شد؛ به گونه‌ای که کشیش شناخته شده‌ای به نام گریگوری نوسایی (Gregory of Nyssa) در موعظه‌ای که در کلیسای خود در قسطنطنیه ایراد کرد، از ستیزه‌جویی هم‌کیشان مسیحی‌اش اظهار تأسف می‌کند. او می‌گوید:

در این شهر اگر از دکان‌داری پول خرد بخواهی، با تو بحث خواهد کرد که آیا پسر، مولود است یا نامولود؛ اگر درباره کیفیت نان بیروسی، نانوا جواب خواهد داد؛ پدر بالاتر است و پسر پایین‌تر است؛ اگر از خادم گرمابه بخواهی حمام را برایت آماده کند، به تو خواهد گفت که پسر از عدم خلق شده است (روبنستاین، ۱۳۹۶، ص ۱۷).

روبنستاین می‌گوید: این سخن گریگوری نشان می‌دهد که مناقشات میان مسیحیان، به‌ویژه درباره نسبت عیسی مسیح با خدا، به اندازه درگیری‌های میان مسیحیان و غیرمومحندان شدت یافته بوده است. این حاکی از آن است که آریوس‌گرایی، که اکنون مسیحیان راست‌کیش آن را بزرگ‌ترین بدعت می‌دانند، زمانی دست‌کم به اندازه آموزه خدا بودن عیسی عمومیت داشته است (روبنستاین، ۱۳۹۶، ص ۱۸).

نزاع بین طرفداران دیدگاه آریوس و مخالفان ادامه داشت تا اینکه در نهایت با دخالت امپراتور، تفکر آریوسی یک بدعت معرفی شد و آریوس و آریوسیان بدعت‌گذار خوانده شدند و به دنبال تشکیل شورای نیکیه و محکومیت آریوس، سرانجام اعتقادنامه نیکیه که در سال ۳۸۱م تصویب شد، اعلام کرد که مسیح و پدر دارای جوهر واحدی هستند. این سخن از آن زمان تا کنون در مسیحیت به‌عنوان تنها معیار راست‌کیشی شناخته می‌شود (مک‌گراث، ۱۳۹۳، ج ۲، ص ۵۴۷).

۲-۲. ناصریان

یکی از فرقه‌هایی که در صدر مسیحیت در جامعه مسیحی وجود داشته است، ولی از جانب فرقه راست‌کیش بدعت‌گذار معرفی می‌شود، فرقه ناصریان (Nazareens) است. در هیچ اثری پیش از ایپیفانیوس، از ناصری‌ها نام برده نشده است (Pritz, 1988, p. 30).

ایپیفانوس درباره نام‌گذاری این فرقه می‌گوید: این افراد نام مسیح یا نام خود عیسی[ؑ] را برای خود انتخاب نکردند، بلکه نام «ناصریان» را به خود اختصاص دادند؛ اما در آن زمان، همه مسیحیان به‌طور یکسان ناصری نامیده می‌شدند. آنها همچنین قبل از اینکه همانند شاگردان در انطاکیه مسیحی خوانده شوند، برای مدت کوتاهی «عیسائیان» نامیده شدند. به‌نظر ایپیفانوس، به‌سبب «یسی»، آنها را یسایایی نامیدند؛ زیرا داوود[ؑ] از نسل یسی، و مریم[ؑ] از نسل داوود[ؑ] بود (Wilson, 2009, p. 123).

پریتر می‌گوید: ویژگی‌های کلی ناصری‌ها در اثر ایپیفانوس، یعنی پاناریون، از این قرار است: ۱. استفاده از عهدین؛ ۲. آشنایی با زبان عبری، که دست‌کم یک انجیل به آن زبان داشتند؛ ۳. اعتقاد به زنده شدن مردگان؛ ۴. باور به خالقیت خداوند؛ ۵. ایمان به خدای واحد و پسرش عیسی مسیح[ؑ]؛ ۶. پایبندی به شریعت موسوی[ؑ] (Pritz, 1988, p. 36-37).

آگوستین نیز ناصریان را با این ویژگی‌ها معرفی می‌کند: ۱. آنها اعتراف می‌کنند که مسیحی‌اند و مسیح پسر خداست؛ ۲. تعمیم را انجام می‌دهند؛ ۳. به شریعت یهودی پایبندند، که از باب نمونه شامل اموری مانند ختنه، روز شنبه، و محدودیت‌های غذایی مانند پرهیز از گوشت خوک و... می‌شود (Pritz, 1988, p. 78).

با اینکه الکسای‌ها نیز در هنگام تعمیم، حضرت عیسی[ؑ] را «پسر خدا» خطاب می‌کنند، اما او را پسر واقعی خدا نمی‌دانند؛ بلکه او را یک انسان می‌دانند (Hippolytos, 1868, p. 348) و از آنجاکه الکسای‌ها به ناصری‌ها ملحق شدند، می‌توان نتیجه گرفت که استفاده ناصریان از لقب «پسر خدا» دلیلی بر اعتقاد آنها به الوهیت حضرت عیسی[ؑ] نبوده، بلکه عنوان «پسر خدا» لقبی رایج برای حضرت عیسی[ؑ] در آن زمان بوده است.

دلیل دیگری که می‌توان به آن اشاره کرد، این است که در مسیحیت کسی که حضرت عیسی[ؑ] را پسر خدا می‌داند، نمی‌تواند ملتزم به شریعت یهود باشد؛ چون حضرت عیسی[ؑ] با فدا کردن جان خود بر روی صلیب، گناهان بشر را پاک کرد و پس از آن، مسیحیان به‌سبب ایمان آرمزیده خواهند شد، نه به‌سبب عمل به شریعت. بنابراین هرچند ناصریان عیسی[ؑ] را پسر خدا خطاب می‌کنند، ولی مقصود آنان از این اصطلاح، معنای مجازی آن بوده است (بهادیوند چگینی و صناعی، ۱۴۰۳، ص ۹۴).

از نظر اپیفانوس، تفاوت ناصری‌ها با یهودیان در این است که ناصری‌ها به مسیح اعتقاد دارند و علت تفاوتشان با مسیحیان نیز در این است که آنها به شریعت یهود، مانند ختنه، حرمت روز شنبه و امور دیگر پایبندند و نیز معتقدند که عیسی علیه السلام صرفاً انسانی است که به واسطه روح القدس و از مریم علیها السلام متولد شده است (Wilson, 2009, p. 128). تئودورت، اسقف کورهوس (حدود ۳۹۳ م - حدود ۴۶۶ م)، در کتابی که حدوداً در سال ۴۵۳ م نوشته است، درباره ناصری‌ها می‌نویسد: ناصری‌ها مسیح را به‌عنوان انسانی عادل گرامی می‌دارند و از انجیل استفاده می‌کنند (Pritz, 1988, p. 79).

با توجه به گزارش‌های مختلفی که از فرقه ناصریان بیان شد، مشخص می‌شود که این فرقه عیسی علیه السلام را انسانی پارسا و برگزیده خدا برای هدایت انسان‌ها می‌شناختند و خود را پایبند به شریعت موسی علیه السلام می‌دانستند؛ از این رو می‌توان گفت که فرقه ناصریان در زمینه باورهای اساسی مسیحیت، تابع مسیحیت حقیقی بوده‌اند. با این حال این گروه از مسیحیان، از سوی فرقه موسوم به «مسیحیت راست‌کیش» بدعت‌گذار در مسیحیت قلمداد شده است.

۳-۲. ایونیان

فرقه دیگری که در صدر مسیحیت مورد اتهام بدعت قرار گرفته، فرقه «ایونیان» (Ebionites) است. «ایونی» واژه‌ای برگرفته از لغتی عبری به معنای «فقرا» است که به فرقه‌ای از مسیحیان اولیه اشاره دارد. ایونیان پولس را قبول نداشتند و او را مرتد از شریعت می‌دانستند. آنان الوهیت مسیح را قبول نداشتند و به شیوه یهودیان زندگی می‌کردند و بر آداب شریعت اصرار می‌ورزیدند (هاروی، ۱۳۹۰، ص ۷۲).

ایونی‌ها بین قرن اول تا چهارم میلادی در مناطقی مانند روم، مصر و آسیای صغیر زندگی می‌کردند. آنها گروهی تارک دنیا بودند که از فلسطین به آن سوی رود اردن و سوریه مهاجرت کردند (Murphy, 1996, v. 5, p. 29). آنها معتقد بودند که مسیح بزرگ‌ترین پیامبر خدا و همان «مسیح منتظر» و انسانی مانند دیگر انسان‌هاست و بر انجام مراسمات یهودی اهتمام داشتند (اگریدی، ۱۳۸۴، ص ۴۳). با این حال این گروه به دلیل ابراز چنین دیدگاه‌هایی که مخالف با آموزه تثلیث و الوهیت عیسی مسیح علیه السلام بود، از طرف سردمداران کلیسای آن روز متهم به بدعت‌گذاری در مسیحیت شدند.

در قرن دوم، کلیسا به‌زعم خود در سه جهت با بدعت‌گذاران به نبرد پرداخت: برضد گرایش «یهودی - مسیحی»، برضد «مونتانیست‌ها» و برضد عرفان. فرقه‌های یهودی - مسیحی عبارت بودند از: «ایونی‌ها»، «ناصری‌ها»، «الکسای‌ها» و... که همه آنها به اتحاد یهودیت و مسیحیت معتقد بودند (آکادمی علوم اتحاد شوروی، ۱۳۶۶، ص ۲۲۷). ایونی‌ها همانند اسنی‌ها مخالف قربانی بودند و از مصرف شراب و گوشت خودداری می‌کردند (آشتیانی، ۱۳۶۸، ص ۲۰۷)؛ به‌خصوص به مسئله «ختنه» و «تعطیلی شنبه» اهمیت ویژه‌ای می‌دادند؛ آنها همچنین مانند اسنی‌ها غسل روزانه را واجب می‌دانستند؛ برای تشریف به دین، مراسم غسل تعمید داشتند و غذای مقدس آنها عبارت بود از نان

فطیر و آب (دانیلو، ۱۳۸۳، ص ۴۳). یوسیوس می‌گوید: ایونی‌ها معتقد بودند که تنها با ایمان به مسیح نجات حاصل نمی‌شود؛ بلکه عمل به تعالیم مسیح نیز لازم است (Pritz, 1988, p. 24).

این امر بیانگر تقید این گروه از مسیحیان در عمل به شریعت است. این دیدگاه در مقابل تفکر پولسی بود که مسیح را کلمهٔ تجسد یافتهٔ خدا می‌دانست و ایمان به تصلیب و فدای مسیح برای کفارهٔ گناهان انسان را برای نجات کافی می‌دانست و لزوم عمل به شریعت را نفی می‌کرد (رومیان ۳: ۲۸؛ غلاطیان ۲: ۱۶).

هپولیتوس در مورد ایونی‌ها می‌گوید: آنها معتقد بودند جهان توسط کسی آفریده شده است که خداست. آنها مطابق با آداب و رسوم یهودیان زندگی می‌کنند و مدعی‌اند که طبق شریعت، عادل شمرده می‌شوند و معتقدند عیسی^ﷺ با اجرای شریعت، عادل شد. از این رو نجات‌دهنده، «مسیح خدا و عیسی» نامیده شد؛ زیرا هیچ‌یک از انسان‌های دیگر شریعت را همانند او به‌طور کامل رعایت نکرده بودند. ایونی‌ها ادعا می‌کنند که دیگران نیز چنانچه به‌طور کامل مقید به انجام شریعت باشند، می‌توانند مسیح شوند؛ زیرا آنها ادعا می‌کنند که عیسی مسیح هم انسانی همانند دیگر انسان‌ها بود (Hippolytos, 1868, p. 303).

آنان مانند ناصریان و صدوقیان سنتی قمران، با یهودیت رسمی مخالفت کردند و عیسی مسیح^ﷺ را به‌عنوان مسیح موعود و پیامبر واقعی پذیرفتند؛ اما برگزیده شدن او به‌عنوان مسیح را به‌دلیل فضیلت بالای او دانستند که تحت هدایت روح‌القدس غسل تعمید را از یحیی^ﷺ دریافت کرد. ایونی‌ها به‌شدت با الهیات پولس مخالف بودند و ادعای وی دربارهٔ تجربهٔ مکاشفه با مسیح را یک توهم شیطانی می‌دانستند (Murphy, 1996, V. 5, p. 31).

به گفتهٔ مک‌گراث، در میان مسیحیان فلسطینی قرن اول میلادی نوعی اعتقاد قوی به ظهور عن‌قریب منجی آخرالزمان، که حامل روح‌القدس خواهد بود، وجود داشت. در این نگاه، عیسی^ﷺ حتی در رسالت زمینی خود کسی دانسته می‌شود که روح خدا بر او قرار دارد. یکی از نخستین رهیافت‌ها به این مسئله، معروف به «فرزندخواندگی» است که مخصوصاً با مذهب ایونی قرین است و عیسی^ﷺ را یک انسان معمولی می‌داند که بعد از تعمید، مواهب الهی خاصی به او عطا شد (مک‌گراث، ۱۳۹۳ الف، ص ۵۷۰).

هنری تیسن نیز به یکی از همین فرقه‌های ایونی اشاره می‌کند و می‌گوید: آنها معتقد بودند که عیسی^ﷺ پسر مریم و یوسف بود. وی شریعت موسی^ﷺ را به‌قدری خوب اجرا کرد که خدا او را به‌عنوان مسیح برگزید. انتخاب او هنگام تعمید و نزول روح‌القدس روشن شد. بدین ترتیب این گروه از ایونی‌ها الوهیت مسیح را قبول ندارند؛ زیرا بر این باورند که الوهیت وی با اصل یکتاپرستی مخالف است (تیسن، بی‌تا، ص ۲۱۹).

بنابراین بر اساس گزارش‌هایی که از فرقهٔ ایونیان به‌دست آمد، روشن می‌شود که عقاید این گروه از مسیحیان در انکار الوهیت حضرت عیسی^ﷺ با دیدگاه قرآن دربارهٔ مسیحیت حقیقی مطابق است. آنان عیسی مسیح^ﷺ را پیامبر خدا و عمل به شریعت یهود را ادامهٔ برنامه عملی حضرت عیسی^ﷺ برای دین جدید می‌دانستند. آنان پولس و افکار او

را بدعت در مسیحیت می‌شمردند و با آن به شدت مخالفت می‌کردند. بنابراین دیدگاه‌های آنان در این موارد کاملاً مطابق با مسیحیت اصیل مورد تأیید قرآن است.

۲-۴. الکسایان

گروه دیگری که نام آنان جزء گروه‌های بدعت‌گذار صدر مسیحیت ثبت شده، گروهی است با عنوان «الکسایان» (Elcesaites). فعالیت این فرقه در اوایل قرن دوم میلادی، در زمان سلطنت تراژان، آغاز شد. کتاب الکسای به زبان آرامی نوشته شده و به یونانی ترجمه شده است (Pritz, 1988, p. 37).

الکسای به فرقهٔ ایونی شباهت داشته است. اوزب دربارهٔ الکسایان می‌گوید: آنان نیز مانند ایونی‌ها رساله‌های منسوب به پولس را قبول نداشتند؛ اما به همهٔ کتب تورات و بعضی از انجیل معتقد بودند. بنا بر قول دیگر، «الکسای» آثاری مرکب از افکار یهودی و مسیحی را تدوین کرده است (آکادمی علوم اتحاد شوروی، ۱۳۶۶، ص ۲۲۹).

به گفتهٔ ایپفانیوس، الکسایان به ایونی‌ها ملحق شدند. بنابراین، ایپفانیوس سه فرقهٔ مسیحی بدعت‌گذار را مرتبط با هم می‌داند: ناصری‌ها، ایونی‌ها و الکسای‌ها (Simon J, 2017, p. 101). هیپولیتوس می‌گوید: الکسای منظومهٔ فکری خود را از فیثاغورث وام گرفته و معتقد است که مؤمنان باید ختنه شوند و بر اساس شریعت زندگی کنند. او ادعا می‌کند که مسیح در قالب یک انسان به دنیا آمده است؛ به همان شیوه‌ای که برای همهٔ انسان‌ها مشترک است (Hippolitos. 1868, p. 347).

بنابراین الکسایان نیز همانند دو گروه قبلی، یعنی ناصریان و ایونیان، منکر الوهیت عیسی مسیح ﷺ بودند و او را انسانی برگزیده می‌دانستند. آنان عمل به شریعت را برای نجات لازم می‌دانستند و با آموزه‌های پولسی، از قبیل اعتقاد به تثلیث و الوهیت عیسی ﷺ و نفی شریعت، مخالف بودند.

روشن است که دیدگاه این گروه در زمینه‌های یادشده نیز مطابق با دیدگاه قرآن در توصیف مسیحیت اصیل است. هرچند عاقبت این مسیحیان نیز به دلیل مخالفت با مسیحیت پولسی حاکم بر آن روز، چیزی جز طرد از جامعهٔ مسیحی به اتهام بدعت نبوده است.

۲-۵. مونارشیسیمیان

گروه دیگری که نامش در میان بدعت‌گذاران صدر مسیحیت ثبت شده، فرقهٔ «مونارشیسیم‌ها» (Monarchim) است. تأکید بر یگانگی خدا و پرهیز از هر قرائتی که به نفی توحید منجر شود، موجب ایجاد مکتبی به نام «مونارشیسیم» شد (اگریدی، ۱۳۸۴، ص ۱۴۳).

در زبان لاتینی، کلمهٔ Monarchy به معنای سلطنت مطلق یا سلطنت انفرادی است. این گروه به لحاظ تأکیدشان بر یگانگی بودن خدا و نفی شخصیت‌های مستقل در تثلیث، پیروان مونارش نامیده شده‌اند (کرنر، ۱۹۹۴، ج ۱، ص ۷۷). این اصطلاح ابتدا توسط «رتولیان» در اواخر قرن دوم به کار رفت. او کسانی را مونارشیسیم می‌نامید که برای آنها اندیشهٔ

حکومت فردی خدا چنان مهم بود که هر قرآتی در باب ماهیت مسیح می‌بایست در پرتو آن عرضه شود (اگریدی، ۱۳۸۴، ص ۱۴۳). مونارشسیسم تأکید می‌کند که تنها یک اصل غایی وجود دارد (Mcmanners, 1992, p. 48).

این گروه در تبیین یگانگی خدا به دو شاخه منشعب شدند: ۱. «فرزندخواندگی یا پویا»؛ ۲. مونارشسیسم «کیفی یا مقامی» یا به عبارت دیگر، مونارشسیسم «وجهی و مدالیسم» (Modal Monarchianism).

۱-۵-۲. فرزندخواندگی (فرزندنگاری)

یکی از نهضت‌هایی که در اواخر قرن دوم میلادی و اوایل قرن سوم شکل گرفت، نهضت «فرزندنگاری» (Adoptationism) بود. تئودوس، رهبر فرزندنگاران، در سال ۱۹۰ میلادی به رم آمد. او این گونه تعلیم می‌داد که عیسی^ﷺ صرفاً یک انسان بود که به هنگام تعمید، نیروی الهی به او عطا شد و به دلیل جایگاه والای او نزد خدا، تا مقام دست راست خداوند تعالی یافت (چارلز، ۱۳۸۹، ص ۹۷). در این نگاه، الوهیتی برای عیسی مسیح^ﷺ در نظر گرفته نمی‌شود و آن حضرت انسانی معرفی می‌شود که نزد خدا جایگاه والایی یافته است.

ارل کرنر، نویسنده کتاب سرگذشت مسیحیت در طول تاریخ، دربارهٔ مونارشسیست‌ها می‌گوید: آنان در بیان وحدت عددی شخصیت الهی در مقابل اعتقاد به سه شخصیت مستقل در ذات خدا، افراط کرده‌اند؛ زیرا ایشان در ابتدا وحدانیت خدا را تعلیم می‌دادند، اما به تدریج به سمت گونه‌ای از یگانگانگاری قدیمی متمایل شدند که در واقع، الوهیت حقیقی مسیح را نفی می‌کند؛ از این رو مشکل آنان این بود که چگونه مسیح را به خدا مرتبط کنند. در قرن سوم میلادی شخصی به نام پل اهل ساموساتا (Saosata) که اسقف کلیسای انطاکیه بود، تفکر مونارشسیست‌ها را گسترش داد. یکی از مهم‌ترین تعالیم او نفی الوهیت عیسی مسیح^ﷺ بود؛ از همین رو می‌گفت: عیسی تنها انسانی نیکو بود که به دلیل عدالت، درست‌کاری و نیز حلول کلمهٔ الهی در وجودش در هنگام تعمید، قادر به انجام امور الهی و ایفای نقش منجی شد. آموزهٔ پل اهل ساموساتا به «مونارشسیسم پویا» یا «فرزندخواندگی» معروف شد (کرنر، ۱۹۹۴م، ص ۷۸-۷۷).

پل ساموساتایی که در پایان قرن سوم در پاتریارک انطاکیه بود، اجازهٔ خواندن دعای عبادت عیسی و سرود به افتخار مسیح در کلیسا را نمی‌داد. از نظر او، تنها باید خدا عبادت شود و دعاها از طریق مسیح، صرفاً به عنوان واسطهٔ بین خدا و انسان باشند. سرانجام، پل ساموساتایی که در مقابل پاپ قرار گرفته بود، محکوم به بدعت و تبئید شد (اگریدی، ۱۳۸۴، ص ۱۴۵). بنابراین از دیدگاه ساموساتایی، عیسی مسیح^ﷺ را باید انسان والایی دانست که به دلیل جایگاهش نزد خدا می‌تواند واسطه میان خدا و انسان‌های دیگر باشد.

یکی از دلایل مونارشسیست‌ها مبنی بر انسان بودن حضرت عیسی^ﷺ، تمسک به فقراتی از اعمال رسولان بود: «ای مردان اسرائیلی! این سخنان را بشنوید. عیسی ناصری مردی (انسانی) که نزد شما از جانب خدا مبرهن گشت به قوأت و عجایب و آیاتی که خدا در میان شما از او صادر گردانید» (اعمال رسولان ۲: ۲۲).

مونارشیست‌ها خدا نامیدن عیسی را دروغی کفرآمیز می‌دانستند؛ زیرا می‌گفتند که در این صورت، دو خدا خواهیم داشت (ارمان، ۱۴۰۲، ص ۳۲)؛ درحالی که کتاب مقدس بر وحدانیت خدا تأکید می‌کند: «ای اسرائیل! بشنو: یهوه خدای ما یهوه واحد است» (تثنیه ۶: ۴).

بنابراین استفاده از عبارت «پسرخواندگی» برای عیسی مسیح^ﷺ در تعبیر این مسیحیان، همانند گروه‌های مشابه خود تعبیری مجازی و به‌معنای انسان مورد توجه و لطف پروردگار بود. مونارشیست‌های طرفدار نظریه «پسرخواندگی» بر این باور بودند که با چنین درکی از مسیح، هیچ مشکلی در فهم یگانگی خدا به‌وجود نمی‌آید (اگریدی، ۱۳۸۴، ص ۱۴۴).

۲-۵-۲. مونارشیسم کیفی، مقامی یا مدالیسم

بنیان‌گذار مونارشیسم کیفی یا مقامی، شخصی به نام سابلیوس (Sabellius) بود که تلاش او پرهیز از خطر سه‌خدایی یا همان تثلیث بود. در اوایل قرن سوم میلادی، وی این آموزه را اعلام کرد و بعدها معروف به «سابلیانیسم» شد. او بر این باور بود که تثلیث، در واقع تجلی در اشکال است، نه تثلیث در ذات الهی. بر این اساس، خدا در عهد عتیق به‌شکل پدر تجلی یافت؛ سپس برای نجات انسان به‌صورت پسر ظاهر شد و پس از رستاخیز مسیح، به‌شکل روح‌القدس جلوه‌گر شد (کرنز، ۱۹۹۴م، ج ۱، ص ۷۸).

طبق این دیدگاه، در ذات خدا سه شخصیت مستقل وجود ندارد، بلکه در واقع، خدا به سه شکل تجلی کرده است. دیدگاه سابلیوس را می‌توان چنین تبیین کرد: همان‌گونه که یک فرد می‌تواند با فرد دیگر رابطهٔ فرزنددی داشته باشد، با دیگری برادر باشد و درعین‌حال پدر شخص دیگری نیز باشد که در تمام این روابط، تنها یک شخصیت واقعی وجود دارد، رابطهٔ خدا با مسیح و روح‌القدس نیز به همین صورت است. نتیجهٔ این دیدگاه، نفی الوهیت عیسی مسیح^ﷺ است. چنین نگرشی در دوران معاصر به شکل نهضت Jesus Only پنطیکاستی احیا شد (کرنز، ۱۹۹۴م، ج ۱، ص ۷۸).

به گفتهٔ مک‌گراث، اصطلاح مدالیسم را آدولف فون هارناک (Adolf von Harnack)، مورخ آلمانی اصول اعتقادات جزمی، برای توصیف عنصر مشترک گروهی از بدعت‌های مربوط به تثلیث به‌کار برد که غالباً به نوئوس (Noetus) و پراکسیس (Praxeas) در اواخر قرن دوم و سابلیوس (Sabellius) در قرن سوم میلادی نسبت داده می‌شود. دغدغهٔ مهم این سه نویسنده، حفظ یگانگی خدا بود. آنها نگران این بودند که آموزهٔ تثلیث به گرفتار شدن به‌گونه‌ای از سه‌خدایی منجر شود. این دفاع شدید از یگانگی مطلق خدا - که غالباً با اقتباس از واژهٔ یونانی monarchia به‌معنای «مبدأ اقتدار واحد»، «مونارشیسم» یاد می‌شود - باعث شد که این نویسندگان بر این نکته تأکید ورزند که در زمان‌های متفاوت و به‌صورت‌های مختلف، خودانکشافی فقط یک خدا رخ داده است؛ از این‌رو الوهیت مسیح و روح‌القدس را باید بر اساس سه راه یا سه روش خودانکشافی الهی تبیین کرد (مک‌گراث، ۱۳۹۳ الف، ص ۴۹۲).

بنابراین هر دو گروه از مونارشیست‌ها در خصوص اعتقاد به وحدانیت خدا و انکار الوهیت عیسی مسیح^ع و روح القدس، که به آموزهٔ تثلیث منجر می‌شد، اتفاق نظر داشتند؛ دیدگاهی که مطابق آموزه‌های مسیحیت اصیل مورد تأکید قرآن است.

نتیجه‌گیری

قرآن اعتقاد به الوهیت مسیح و آموزهٔ تثلیث را باوری غلوآمیز در مسیحیت دانسته است که با این اعتقاد، مسیحیان از صراط مستقیم الهی و مسیر اعتدال در دین منحرف شده و از حقیقت دور افتاده‌اند. قرآن، هم باور کسانی را که خدا را همان مسیح دانسته، یعنی به الوهیت مسیح قائل شده‌اند و هم باور به تثلیث را که در آن، مسیح یکی از سه اقنوم تلقی شده است، کفرآمیز دانسته و قائلان به آن را کافر خوانده است.

قرآن با نفی مبانی تثلیث، عیسی^ع و مادرش مریم^ع را مخلوق و دارای ویژگی‌های بشری معرفی می‌کند که مانند همهٔ مخلوقات دیگر در برابر خداوند ناتوان‌اند. از نظر قرآن، معجزات حضرت عیسی^ع تنها با اذن و ارادهٔ الهی محقق می‌شوند و آن حضرت در ارائهٔ این معجزات هیچ استقلالی ندارد. همچنین ایشان همواره مردم را به توحید دعوت کرده و هرگز از عبادت خدا استنکاف نورزیده است.

اعتقاد به توحید و نفی الوهیت حضرت عیسی مسیح^ع، از سوی افراد سرشناس و گروه‌هایی در صدر مسیحیت نیز وجود داشته است. از معروف‌ترین این افراد که در مسیحیت رسمی از او به‌عنوان یک بدعت‌گذار یاد شده، «آریوس» است. وی با رد الوهیت عیسی مسیح^ع و روح القدس، هر دو را مخلوق خدا می‌دانست. دیدگاه وی در شورای نیقیه توسط جریان حاکم، محکوم و خود او به‌عنوان بدعت‌گذار معرفی شد.

گروه‌های دیگری همچون ناصریان، ایونیان، الکسائیان و مونارشیسمیان در صدر مسیحیت، مخالف الوهیت مسیح و آموزهٔ تثلیث بوده‌اند. آنان عیسی مسیح^ع را انسانی برگزیده از سوی خدا به دلیل کمالات برتر می‌دانستند. با وجود این، همهٔ این گروه‌ها با اتهام بدعت توسط مسیحیت کلیسایی از جامعهٔ مسیحیت طرد شدند و به‌مرور از بین رفتند یا به حاشیه رانده شدند.

بنابراین تحلیل تطبیقی آموزه‌های گروه‌های بدعت‌انگاشته‌شده در اوایل مسیحیت با دیدگاه قرآن کریم نشان می‌دهد که این گروه‌ها، به‌رغم محکومیت تاریخی، دیدگاه‌هایشان دربارهٔ طبیعت انسانی عیسی^ع و رد الوهیت او، با آموزه‌های قرآن همسوست. این همخوانی بر اهمیت بررسی دقیق و بی‌طرفانهٔ تاریخ مسیحیت اولیه و بازبینی قضاوت‌های تاریخی دربارهٔ این گروه‌ها تأکید می‌کند. درک این تطابق می‌تواند شناخت ما را از مسیحیت اصیل و همچنین جایگاه آن در گفت‌وگوی بین‌ادیانی غنی‌تر و دقیق‌تر سازد.

منابع

قرآن کریم.

کتاب مقدس، ترجمه قدیم.

آشتیانی، جلال‌الدین (۱۳۶۸). تحقیقی در دین مسیح. تهران: نگارش.

آکادمی علوم اتحاد شوروی (۱۳۶۶). مبانی مسیحیت. ترجمه اسدالله مبشری. بی‌جا: کتاب‌سرای بابل.

ارمان. بارت دی (۱۴۰۲). عهد جدید: مقدمه‌ای تاریخی بر نوشته‌های مسیحی قدیم. ترجمه حسین توفیقی. قم: دانشگاه ادیان و مذاهب.

اُگریدی، جُوآن (۱۳۸۴). مسیحیت و بدعت‌ها. ترجمه عبدالرحیم سلیمانی اردستانی. قم: طه.

وان اوستین، هاروی (۱۳۹۰). فرهنگ الهیات مسیحی. ترجمه جواد طاهری. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

بوش، ریچارد و دیگران (۱۳۸۶). ادیان در جهان امروز (جهان مذهبی). ترجمه عبدالرحیم گواهی. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.

بهادیوند چگینی، ابراهیم و صانعی، مرتضی (۱۴۰۳). تحلیل و بررسی ماهیت عیسی مسیح از منظر فرقه‌های یکتاپرست صدر مسیحیت.

معرفت ادیان، ۱۵ (۴)، ۸۵-۱۰۴.

تیسن، هنری (بی‌تا). الهیات مسیحی. ترجمه ط. میکائیلیان. بی‌جا: حیات ابدی.

چارلز زینر، رابرت (۱۳۸۹). دانشنامه فشرده ادیان زنده جهان. ترجمه زهت صفای اصفهانی. تهران: مرکز.

دانیلو، ژان (۱۳۸۳). ریشه‌های مسیحیت در اسناد بحرالمت. ترجمه علی مهدی‌زاده. قم: ادیان.

روبنستاین، ریچارد ای (۱۳۹۶). وقتی عیسا خدا شد. ترجمه راضیه سلیم‌زاده. تهران: مرکز.

زمخشری، محمود بن عمر (۱۴۰۷ق). الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل. بیروت: دار الکتب العربی.

طباطبائی، سیدمحمدحسین (۱۳۹۰ق). المیزان فی تفسیر القرآن. بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.

طبری، محمد بن جریر (۱۴۱۲ق). جامع البیان فی تفسیر القرآن. بیروت: دار المعرفه.

کرنز، ارل (۱۹۹۴م). سرگذشت مسیحیت در طول تاریخ. ترجمه رشدی. بی‌جا: شورای جماعت کلیساهای ربانی.

مک‌گراث، آلیستر (۱۳۸۵). درآمدی بر الهیات مسیحی. ترجمه عیسی دیباج. تهران: کتاب روشن.

مک‌گراث، آلیستر (الف). درسنامه الهیات مسیحی. ترجمه بهروز حدادی. قم: دانشگاه ادیان و مذاهب.

مک‌گراث، آلیستر (ب). درسنامه الهیات مسیحی. ترجمه محمدرضا بیات و دیگران. قم: ادیان و مذاهب.

میلر، دی. ام (۱۳۸۹). تاریخ کلیسای قدیم روم و ایران. ترجمه علی نخستین. تهران: اساطیر.

The Holy Quran.

Holy Bible (Old Translation).

Ashtiani, Jalal al-Din (1989). Research on Christianity. Tehran: Negarsh.

Academy of Sciences of the USSR (1987). Fundamentals of Christianity. Translated by Asadollah Mobasheri. Publisher: Ketabsara-ye Babel.

Erman, Bart D. (2023). New Testament: A Historical Introduction to Ancient Christian Writings. Translated by Hussein Tavafi. Qom: University of Religions and Denominations.

Ugridi, Juan (2005). Christianity and Heresies. Translated by Abdulrahim Sulaymani Ardastani. Qom: Toha.

Van Oosten, Harvey (2011). Dictionary of Christian Theology. Translated by Javad Taheri. Tehran: Institute for Humanities and Cultural Studies.

- Bush, Richard et al. (2007). *Religions in Today's World (Religious World)*. Translated by Abdulrahim Gavahi. Tehran: Office of Islamic Culture Publications.
- Bahadvand Chegini, Ibrahim & Saneei, Mortaza (2024). *Analysis and Investigation of Jesus Christ's Nature from the Perspective of Monotheistic Sects of Early Christianity*. *Knowledge of Religions*, 15(4), 85-104.
- Thiessen, Henry (No date). *Christian Theology*. Translated by T. Mikaelian. Publisher: Eternal Life.
- Zinner, Robert Charles (2010). *Compressed Encyclopedia of Living World Religions*. Translated by Nezhat Safai Esfahani. Tehran: Center.
- Daniélou, Jean (2004). *Roots of Christianity in Red Sea Documents*. Translated by Ali Mahdizadeh. Qom: Religions.
- Rubenstein, Richard E. (2017). *When Jesus Became God*. Translated by Radia Saleemzadeh. Tehran: Center.
- Zamakshari, Mahmoud ibn Omar (1986 CE). *Al-Kashshaaf About the Realities of the Obscurities of Revelation and the Sources of Sayings in Interpretation Aspects*. Beirut: Dar al-Kitab al-Arabi.
- Tabatabaei, Seyyed Mohammad Hussein (1969 CE). *Al-Mizan fi Tafsir al-Quran*. Beirut: Al-Aalami Institute for Publications.
- Tabari, Muhammad ibn Jarir (1991 CE). *Jame' al-Bayan fi Tafsir al-Quran*. Beirut: Dar al-Marefa.
- Kerns, Earl (1994 CE). *History of Christianity Throughout History*. Translated by Rashidi. Publisher: Council of Evangelical Churches Assembly.
- McGrath, Alister (2006). *Introduction to Christian Theology*. Translated by Issa Dibaj. Tehran: Ketab-e Roshan.
- McGrath, Alister (2014a). *Christian Theology Textbook*. Translated by Behrouz Haddadi. Qom: University of Religions and Denominations.
- McGrath, Alister (2014b). *Christian Theology Textbook*. Translated by Mohammad Reza Bayat et al. Qom: Religions and Denominations.
- Miller, D.M. (2010). *History of Ancient Roman and Iranian Church*. Translated by Ali Nakhustin. Tehran: Asatir.

English

- Ataur-Rahim, Muhammad and Thomson, Ahmad (1995). *Jesus Prophet of Islam*. Revised Edition. London: Ta-Ha Publishers Ltd.
- Harnack, Adolf von (1976). *History of Dogma*. United States: Peter Smith.
- Hippolytos, (1868). *The Refutation of All Heresies*. Translated by the Rev. J.H. Macmahon, M.A., with fragments from his commentaries on various Books of Scripture; T. & T. Clark.
- Ignat, Adrian (2012). *The spread out of Arianism. A critical analysis of the Arian heresy*. *International Journal of Orthodox Theology*, 3(105-128).
- Joseph, Simon J. (2017). 'I Have Come to Abolish Sacrifices' (Epiphanius, Pan. 30. 16. 5): Reexamining a Jewish Christian Text and Tradition. *New Testament Studies*, 63(1), 92-110.
- McManners, John (Ed), (1992). *The Oxford Illustrated History of Christianity*. Oxford and New York: Oxford University Press.

- Murphy, F.X (1996). "Ebionites". In: The New Catholic Encyclopedia. The Catholic University of America.
- Pritz, Ray (1988). *Nazarene Jewish Christianity: From the End of the New Testament Period Until Its Disappearance in the Fourth Century*. Brill Archive.
- Quasten, Johannes (1960). "Patrology, Vol. III, The golden age of Greek patristic literature from the Council of Nicaea to the Council of Chalcedon. Utreth/Antwerp: Spectrum Publishers.
- Rev. R. Wheler Bush, (1888). *Athanasius: his life and times*, New York: E. & J. B. Young & Co.
- Rufus M. Jones, (1925). *The Church 's debt to heretics*, London: James Clarke & Co., Limited.
- Wiles, Maurice (1996). *Archetypal heresy: Arianism through the centuries*. OUP Oxford.
- Williams, Rowan (2002). *Arius: Heresy and tradition*. Wm. B. Eerdmans Publishing, .
- Wilson, R. McL (2009). *The Panarion of Epiphanius of Salamis: Book 1 (Sects 1–46)*. Translated by Frank.

